

# نشره دانشکده ادبیات تبریز

زمستان سال

۱۳۴۳

احمد گلچین معانی

## احوال و آثار خطائی قمی

دوست دانشمندم آقای محمد تقی دانش پژوه در بازگشت از سفر اخیر تبریز و پیش از آنکه بنده به مشهد انتقال یابم اظهار داشتند که در کتابخانه خصوصی آقای حاج حسین آقا نخجوانی کتابی بنام تذکره خطائی قمی دیده اند و این تذکار از آن بابت بود که میدانستند بنده تاریخ تذکره های فارسی را تألیف کرده ام بنده نیز بلافاصله نامه ای به آقای نخجوانی نوشتم و در ضمن آن تقاضا کردم که قبول زحمت فرموده شرحی در معرفی تذکره خطائی قمی مرقوم دارند و معظم له بطور خلاصه چنین نگاشتند.

«تذکره خطائی قمی کتابیست خطی با جلد تیماج سیاه رنگ بخط نستعلیق بسیار خوب در روی کاغذهای آهاری شده آبی سبز و سفید نوشته شده این کتاب ۷۳۲ صفحه است طولاً ۲۸ و عرضاً ۱۸ سانتیمتر است در سال ۱۲۶۲ کتابت شده و اسامی ۵۲ نفر از شعرای درجه اول با اشعار آنها در آن درج است و در بعضی از آنها شرح حال هست ولی

در قسمت عمده فقط نام شاعر و اشعار ثبت شده ، این کتاب ما بین تذکره و سفینه است مؤلف نام خود را در دیباچه چنین ذکر کرده بیان حال و تبیان مقال داعی دوام دولت قاهره را موطن اصلی گلستان حقیقت .

### بیت

مقام اصلی ما گوشه خرابا تست      خدش خیردها دانکه این عمارت کرد  
 گر به پرسی خانه داعی کجاست      خانه داعی در اقلیم فناست  
 عبد خاطی خطائی را شبستان مزرعه گلستان «من قهستان قم من اعیان تفرش» مؤلفه  
 چو گنج ارچه در کنج ویران گم      وطن شد قهستان شهر قم  
 اسامی شعرائی که در این کتابست : مسعود سعد سلمان - عثمان مختاری -  
 مجدالدین همگر - اثیرالدین اخسیکتی - قطران تبریزی - ازرقی - ناصر خسرو - سید  
 حسن غزنوی - رضی الدین نیشابوری - ابوالفرج رونی - انوری ایبوردی - عنصری -  
 جمال الدین عبدالرزاق - کمال الدین اسماعیل - استاد رودکی - خاقانی شروانی -  
 سلمان ساوجی - خواجوی کرمانی - سیفی نیشابوری - سوزنی سمرقندی - جوهری  
 زرگر - سیف الدین اعرج - رشیدالدین وطواط - فلکی شروانی - سید ذوالفقار -  
 امامی هروی - سعید هروی - شهر یاری - درحاشیه، بهرامی - وسیف اسفرنگی - ادیب  
 صابر - سراج بلخی - شمالی نیستانی - منوچهری - بهرامی - عمق بخاری - مجیرالدین  
 بیلقانی - سنائی - علی شهاب ترشیزی - عبدالواسع جبلی - پوربهاء جامی - خواجه  
 همام - مظفر هروی - اوحدی مراغی - اثیرالدین اومانی - محمد حسام الدین معروف  
 بابن حسام - بدرالدین جاجرمی - خواجه عماد فقیه - فرخی سیستانی - میرزا حبیب  
 خلف - میرزا گلشن - امیر معزی - ظهیرالدین طاهر بن محمد فارابی - «انتهی کلامه  
 بنده قبلاً شرح حال خطائی قمی را در مجموعه ای از آثار او بقلم خودش دیده  
 و ثبت کرده بودم و چون وی مدعی تذکره نویسی نشده بود مطلب را ثانیاً با آقای

نخجوانی در میان گذاشتم و نتیجهٔ قرار بر این شد که فهرست مندرجات آن مجموعه و ترجمهٔ احوال خطائی را در اینجا نقل کنم :

### دیباچهٔ لبٔ مثنوی

«بسمله، الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین المعصومین المکرمین ، اما بعد بهترین همدمی که عارفان معارف ربّانی را انیس تواند بود ، و نیکوترین انیسی که سالکان مسالک روحانی را جلیس تواند آمد ، و رفیق شفیقی که موحدان راه تحقیق توحید را در سفر و حضر خالی از خلل و خطر باشد ، و مونس دقیقی که اهل حال را فارغ از قیل و قال دارد ، بعد از کلام خدا و رسول و اولیا و اوصیاء مقالات عرفا و فضلا و اشعار شعر او افکار ابکار حریفان و ظریفانست .

بیت

درین زمانه رفیقی که خالی از خلل است

صراحی می ناب و سفینهٔ غزل است

واقف سادات خطائی خطاکار پریشان روزگار ، در اول شباب و بهار حیات ، بتوفیق یزدانی و تأیید آسمانی در عهد دولت خاقانی از وطن تبخیز عازم تبریز و از آنجا به خراسان و مدت دوازده سال بشرف آستان بوسی رواق مهر اشراق قدس نشان مولای ثامن، شاه انس و جان؛ و مجاورت دربار امام زمان و ضامن غریبان مشرف و از افاضهٔ فیض آن جناب بزرگوار ، و اجداد طاهرهٔ نامدار ، جذبات روحانی و ازوای وجدانی نهانی وارد آمده ، وجود بی بود و نمود بی سود خود را بکلی بی نمود گذاشتن و گذشتن انصاف ندید .

بیت

اگر شراب خوری جرعه‌یی فشان بر خاک

از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک

علی‌هذا ترتیب‌سه کتاب را علاوه بر منظومات و مقالات خود که گاهی از روی ذوق و شوق بروز و ظهور مینمود، و همتی چندان بجمع آوری آن نمی‌گماشت، لازم همت شمرده که یکی از آنها این **لب‌مثنوی** است که در سه سال ترتیب یافته ، الحق اگر رنجی بردگنجی بجهت عارفان حقیقت که سالکان طریق معرف‌اند گذاشت، و چنان میدانند که مغز نغز مثنوی و جوهر جان کلام مولوی رومی اعلی‌الله‌مقامه را چون روح از تن کشیده باشد، وبه ازین لبی نیافته باشد .

### خطائی

مغز نغز مثنوی برداشتم      پوست‌را بهر خران بگذاشتم  
شکرلله در جهان بی‌مدار      از خطائی ماند نقشی یادگار  
و چشم امید در شاهراه دعای صافی کشان ساغر توحید که باطن نشینان صومعه  
تجربیدند هست که از دم همت ایشان ازین پریشانی رهینده و با خاطری مجموع در  
کنج انزوا خزیده بتدارک اتمام کتاب چهارده‌نور که چهارده دفترست ، در فضایل و  
مناقب چهارده معصوم پردازد .

چارده یارم اگر یاری کند      دیده‌جای‌اشک خون‌جاری کند  
گر نه‌ساقی! جامی از آن می‌رسد      چارده دفتر بپایان کی رسد  
هم‌مگر تودست‌گیری‌ای جواد      کآید از تو یک‌مدد سوی‌مداد  
و سدیگر کتابی منتخب از دیوان شعرای ما تقدم که ختم کلام بایشانست ، نشان  
گذاشت، چون بعلمت عدم وسع زمان و ضیق مجال و قلت عمر و اقتضای دوران، طبایع  
آسیمه جان کلام و مغز مطلب را طالب و شخص ادراک اصل مختصر را راغب است ،  
لهذا رنج خود و راحت یاران گزید .

### خطائی

همچو عتقا گر چه در ظاهر گم      از گلستان قهستان قمم

خسته و مغلوب دوران آمده  
 اندرین بیغوله پنهان آمده  
 تازه تر این کز نپیب عاملان  
 نیستم ایمن درین کنج امان  
 واحقر سادات را بیست وهفت پشت بامام همام سیدسجاد میرسد، وسه پشت باین  
 دولت بی زوال خدمت کرده ، و در اسفار یزد و کرمان و خراسان و هرات در موکب  
 منصور نایب الساطنة مغفور خادم بوده ، و از هرات تلخکام بمشهد امام و از آنجا بوطن  
 مألوف آمده .

## شهر

چو باز آمدم کشور آسوده دیدم  
 پلنگان رها کرده خوی پلنگی  
 همچو آن بلبل از صرصر حوادث زمان اثر خاکستری از آشیان خود ندید  
 که بآن دل خوش سازد ، ناچار انزوا گزیده و در بیغوله غولان خزیده ، از قدمت  
 خدمت حضور بخدمت دعای دولت مسرور ، و بزاد و توشه آخرت پرداخته ، یعنی از  
 دنیا رسته و بآخرت نپیوسته ، مصداق این مقال :

## هو عظة پدر

ز روی تحسر چو خوش گفت باب  
 دریغ از عمری که برباد شد  
 بساخیر ماندم درین کهنه دیر  
 بسا وادی غیر ذی ذرع کان  
 نه ز اشجار آنها مرا ثمره یی  
 بسا بادیش دل همیبود شاد  
 عمارات و باغات همچون بهشت  
 یکی زان نهالان تویی ای پسر  
 که با داروانش از خوشی کامیاب  
 زمن بسکه ویرانه آباد شد  
 زمن گشت آباد بس کهنه دیر (کذا)  
 زمن گشت مسکون درین خاکدان  
 نه از کشت آنها مرا بهره یی (!)  
 چو آباد شد زان گنشم چو باد  
 بماندیم و خود خاک کردیم (=)  
 گشتیم) و خشت  
 که نیکو نهالی ولی بی ثمر

جوابش زمن شخصی از اهل بلخ (!) چنین گفت بی ثمره بهتر که تلخ (!)  
 هیات، هیات، الله تو کجا وما کجاییم، که سروشم بگوش هوش میسراید که  
 الترك راحة!

## بیت

اگر لذت ترك لذت بدانی      دگر لذت نفس لذت نخوانی

## خطائی

لذت اندر ترك تر گست ای پسر      برگ بی برگیت مر گست ای پسر  
 ترك ترك ارچه بظاهر مر گت تست      لیک در باطن چو بینی برگت تست  
 فحمداً له ثم حمداً له، عیشم مدامست الحمد لله، از چاشنی حلاوت قناعت کام  
 جانم شیرین است، اگر چه بزعم یاران دیرین تلخ است.

## فهرست هر ضی

از مواجب سابق و مستمری و قبول لاحق که غیر واجب را بارعامست. و چا کران  
 و داعیان دولت ابد فرجام را عیش مدام و بادۀ مرام بجام است، ساغر تهی خواسته،  
 محض حاجت امنای دولت را زحمت نداده، لکن مزرعة سلامت که محل انزوای بنده  
 در گاه و شبستان دعای عمر و دولت اقدس ظل الله است، با اینکه چشمه آبست که سر-  
 چشمه آمالش از خشکی لب تشنگان کربلا خبر داده، و سه چهار خانوار که در بیغوله  
 کوهسار متکفل حال داعی اند، محتاج بچشمه چشم بنده در گاه از سرایش سیراب،  
 و از نمش شاداب نمی شوند، [سه تومان و پنجقران] مال دیوان آنست، آنهم از نهب  
 عمال مصون نباشد. از مروت امنای دولت ظل اللهی دورست: امید که بدستخط مبارك  
 دیده امید روشن شود. امر امر همایونست.

کجاست مردی، که محض الله      رساند این عرض، بشاه جمجاه

### لب الالباب و مفتاح الابواب

کتاب لب الالباب و مفتاح الابواب گزیده ایست از مثنوی مولانا شامل دو هزار و پانصد و پنجاه بیت که در مشهد بمدت سه سال تنظیم کرده و در ۱۲۴۵ هـ، ق، پایان یافته است.

#### آغاز :

« بشنو از نبی چون حکایت میکند... الخ »

#### انجام :

« قصه کوتاه کن که رفتم در حجاب فهم کن والله اعلم بالصواب »

### ساقی نامه خطائی

در دنبال لب الالباب ساقی نامه خطائی است مشتمل بر یکصد و شصت و یک بیت که بصورت ترجیع گفته شده و مرجع آن بیتی معروف از ساقی نامه مشهور میررضی آرتیمانی شاعر عارف نیمه اول قرن یازدهم هجری متوفی ۱۰۳۷ ق است، و بنده تمام آن ساقی نامه را در ملحقات تذکره میخانه (ص ۹۳۷-۹۴۶) درج کرده ام.

ساقی نامه خطائی مخمومست بمدح محمد شاه قاجار و ستایش حاجی میرزا آقاسی و استمداد ازو.

#### آغاز :

« بدوق این بیت این ساقی نامه بطریق ترجیع درحالتی گفته شد :

دماغم ز میخانه بویی شنید

حذر کن که دیوانه بویی شنید

بده ساقی آن می که وجد آورد مرا راند از حی به نجد آورد»

#### انجام :

« علیٰ علیٰ علیٰ علیٰ علیٰ عظیم شفیع ولی »

## رباعیات

در دنبال ساقی نامه پنجاه و دو رباعی و پنج بیت شعر از شعرای مختلف بدون ذکر نام شاعر ثبت شده و برگ آخر هم ساقطست، این نسخه بقطع رقعی است، خط نستعلیق، کاتب زین العابدین تفرشی، تاریخ تحریر ربیع الاول ۱۲۶۱ هـ، کاغذ فرنگی، آهار مهره دار پسته‌ئی کمرنگ عدد اوراق ۱۲۵، هر صفحه ۱۲ سطر، عناوین بقرمزی، جلد تیماج قهوه‌بی یكلا، متعلق بکتابخانه خصوصی استاد محمود فرخ خراسانی.

## از ساقی نامه اوست:

بده ساقی آن باده لعل فام	که تلخست و تلخی زداید ز کام
بده ساقی آن باده بهمنی	که از سر نهم خوی اهریمنی
از ان باده کز ذوق مستی رهم	ز سر عادت خود پرستی نهم
پپای خم انداز و شرب مدام	که عاری شوم یکسر از تنگ و نام
بده ساقی آن پیلپای گران	که تا پیل رانم بهندوستان
میی ده که از سر نهم قال و قیل	بمالم سر نفس در پای پیل
بده ساقی آن از غوانی صبوح	که هم قوت جانست و هم راح روح
میی ده که سازد مرا شیر گیر	بروباه بازی این چرخ پیر
میی ده که سازد مرا منجلی	دلَم را کند پر ز مهر علی
سراپا شوم عاشق خاص او	نگنجد بدل در، جز اخلاص او
که تا باز آیم براه صفا	حدیثی سراییم ز رسم وفا
بگویم هم از راه روشندلی	بذوق و بوجد از خفی و جلی
علی علی علی	علی عظیم شفیع ولی

دماغ زمیخانه بویی شنید

حذر کن که دیوانه‌هویی کشید



بیاساقی آن باده سالخورده  
 بده جام باده پیایی دلیر  
 که عمری بمیخانه همچون حباب  
 بین اندران بحر غواصیم  
 خوشا آنکه کشتی در آن بحر راند  
 بیا ساقی آن پیلپای گران  
 بیا ساقی ان ارغوانی شراب  
 بیاساقی آن جام آینه سان  
 بمن ده که بیدار گردم ز خویش  
 ازین ورطه خود را بمستی کشم  
 از آن باده کارم بمستی کشد  
 میی ده که یابم دمی آن حضور  
 میی ده که صافی ضمیرم کند  
 میی ده که این سرگرانی نهم  
 میی ده که کشتیم خصم برون  
 میی ده که سازد مرا منجلی  
 در آخر هر قسمت چند بیت تکرار است تا برسد به بیت میررضی آرتیمانی، انتهی

که از روی ما رنگ زردی ببرد  
 بمیخانه ساقی نبینم حقیر  
 فگندیم سجاده بر روی آب  
 در آن بحر زخار رقاصیم  
 خدا دید و از ناخدا پیش راند  
 بمن ده که از هستیم سرگران  
 بمن ده که بیدار گردم ز خواب  
 که عکس رخ اوست در روی عیان  
 ازین خانه گیرم ره شهر خویش  
 وزین نیستی سوی هستی کشم  
 زمستی سوی حق پرستی کشد  
 که بیدار گردم ز خواب غرور  
 بعالم چو بدر منیرم کند  
 ز سر این غرور نهانی نهم  
 قوی خصم ماندست در اندرون  
 دلم را کند پر ز مهر علی... الخ